

رسالة باهية

١٣١٩

١٧٤٩٩

رسالة باهية

دزرايمان

سيفر الحسيني البحر المنفح

سنة

٩٥٢

رسالة باهية
دزرايمان: سيفر الحسيني البحر المنفح
الشفاهي

١٣١٩



١٣١٩

باشه
۱۷۴۹۹/۱



۱۳۱۹

۱۰۲۰
باغچه
۱۵۰۰

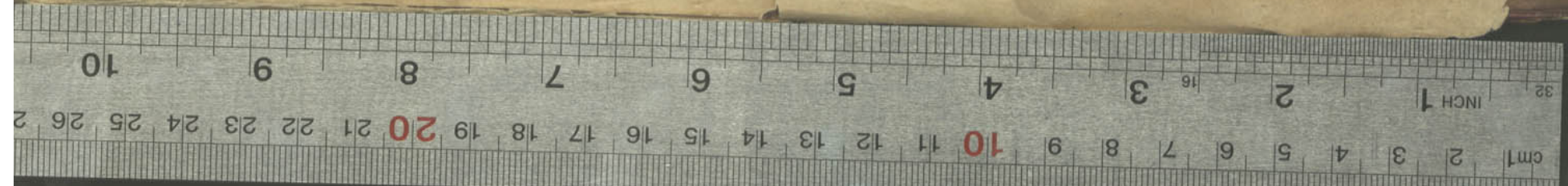
وزیرستان

۱۷۱۲



کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
تاسیس ۱۳۰۲
کتابخانه مجلس شورای اسلامی
تاسیس ۱۳۰۲
کتابخانه مجلس شورای اسلامی
تاسیس ۱۳۰۲





بسم الله الرحمن الرحيم پست اعانت ز عظیم حکیم
 حمد چو خالق را که خلعت انسان کامل را بکنه بالعه ازل
 خاک آفرید و سر مغفرت او بذر و سماک رسانید و بشر
 خلعت و لقد کرمانی بن آدم و فضلنا علی کثیر من خلقنا
 تقضیلا کرم و مغزوف بود و سالی پند مصوری که
 بستره کامله از قطره آب صورتی زیبا تر از آفتاب بستم

قدرت بر لوح فطرت و صفحه خلقت نکاشت و بزینت
 صورت کم فاحشین صورت کم پاراست **ش**
 تبارک الله از ان قادر حکیم توانا که آفرید بیدرت ز خاک صورت
 مصومانی که در شیشه کونین کشید برده صورت بروی معنی اشیا
 کمال حکمت آورد بر این نفس غری که شد ز قطره آبی بدید بگردن
 و بحق تجیات ز اکیات و صلوات صلوات طبیات نشاء
 روح مقدس منور و قالب مطهر معطر غرض اولی تو اللہ
 تاسیل و علت غائی جزو و کل خلاصه ما و طین و زین خلق
 اسپهان و زمین مقصود فطرت اولین و آخرین

باعث خلقت سماوات و ارضین ابی القاسم محمد المصطفیٰ البی اللین
 بنی لوری سپید المریلین امام ابراهیم شفیق الانام
 پناه رسل خواجه کانیات شفیق خلائق بروز متمام
 ملک رابد رکاه ^{البحر} ملک رابد امان او اعظم
 از کشت آبا و ملک وجود از ویافت کار دو عالم ^{نظام}
 صلی الله علیه و اله و اولاده الطین و عسرتة الطاهرین
 خصوصاً یوسف رخی که جنین از شیمه کون سر از شوق جمال
 با کمال او سپرون می نماید و در از روی پاپوس مر کب او
 از مصیبت جسم سر کون می زاید و عیسی دیم که از نیامن دم جان

پادشاهی

بر درش قطره آب در بطن امعات حیات می یابد و از برکات
 قدم روح بخش خاک تیره و عظام بالیه اصحاب قبور را
 جان در بدن ^{بلیه} اعنی امیر المؤمنین و امام المتقین ابد الله
 الغالب علی ابن طالب **شعر**
 شاهی که دمان بهر زمین ^{جایش} شسته بکشم خورشید سجا
 حضرت از بحر کفش ^{جشن} عالم ز بهار کرمش باقیه احیا
 یک کوشه ز کوشش ^{این} یک لمعه ز انوار کوشش اس شویع
 یوسف بکر سپان ^{شکر} تا کرد در آن آینه روی شاه
 صلوات الله علیه و اله ایة المعصومین الطاهرین اجمعین

و بعد مخفی نامه که فقیر حقیر کبیر التفسیر مظفر پسنی
البحری المخلص بالشفای با وجود قلت بضاعت و عدم
استطاعت و اقران بجز و جهاله متوجبه شد که در
امریکه و نحو او است شرطی و در کیفیت اصل که حافظ نسل است
سطری در سبک کتابت و قید بارت آرد و آنرا اسپید صفت
خوشید باثری سپارد که از پناه کوی عجز و انکار و گرفتار
دستبرد روزگار از خاک مذلت و افتقار برداشته کلاه
کوشه قدر و مرتش را اندزده سماک و قصبه افلاک رساند
لاجرم دیاجبه از زمین ساخت تا القاب می نواب

نادر را بحضرت سادت منقبت معلما مرتبت کردون
سبط کیوان رفعت خورشید افاقت جبرین سعادت
شایان مرت قدر قدرت کبری معدلت اعتماد الدوله
الحاقانیه اعتماد الشوکه السلطانیه اخیار بحضرت
البحیه مدار السلطنه العلیه رکن الحشمه القا هره
سراج المله الباهره مشید قواعد الدین والدوله محمد
هو اینن الملک والمدد رافع الویه المعدله من السماک الیه
الهی السماک ناصب رایات الرفعه علی محمد **مکتب** الافلاک
سلطان اعظم الحکام فی العالم ربان افانسم العلماء

فی العرب و العجم قانع اساس الجود و الطغیان باسط بطن
 العدل و الامان طمیر السیارة و العدالت و الرافعة
 و الحشمة و الامتثال و الامضال و الاسبلال
 و الاسلام و المسلمین حضرت قاضی جهان
 وزیر کامل دانا که قدرش برون از فهم عقل خرد دانست
 کمال و دانش او تا بجدیت که در عیب دان پیش عیانت
 زمان مامور شد که از قدر وکیل نایب صاحب زمان
 مندرج طلعتش عالم فرودست بیاع آسمان روشن ارادت
 حامی عیش را گاه پرواز مکان بالای اوج لامکانست

قدمگاه معتمد حضرت او رزوی متدر فرق فرقت است
 ز نطق معجز عیسی هویدا رزایش نور وجه الله عیانت
 زمان از هفتبر فخر ایران شد که آب رحمتش آتش نشانت
 حوادث را بدوران کی رسد که دوه از اسپاه ان استانت
 برای خدمت او گشت موجود وجودی کان ز نفع انست
 زیر خادم او شد مصیاً تناعی کان جنس کجرو کانت
 اهل چون دولت و اقبال و دست معتمد در که قاضی جهانست
 لازالت قصور دولت منقوطة الابواب و ما حجت
 اعداء و رفعت مکسورة الاعناق محبت و رفته الاعقاب مامل

آنکه چون این نغمه کم عیار و جوهر سمع دار مطر کجا از حضرت
 خداوندی که صراف نفوذ ارباب فطنت و جوهری عقود
 لایس اصحاب سب برت محلی کرد و بیکه قبول زمین
 شود و در سبک اعتبار نظام باید بصد و تکه شکر
 اسل من قال وانظر الی ما قال را منظور فرموده
 بعین عنایت و نظر طوفان ثخوط فرماید و چون بر سهوی
 و ذللی و شرتی اطلاع یابند ذیل اغماض بر نزال اقدم
 اقلام سپال فرمایند فعین الرضا عن کل عیله لیله
 و این رساله بر مقدمه و سه مقاله موپس است

مقدمه در بیان آنکه امر باه ضروریست بر ضمیر انانیت
 اصحاب ذکی و فطنت و ارباب ادراک و بصیرت مخفی
 نیست که عرض از ابداع کمونات و ایجاد کانیات از
 اجرام علوی و اجسام سفلی وجود آدمیت که اشرف
 مخلوقات و افضل ممکناتست و تعینت که بقا شخص بوا
 قنا، رطوبه عزیز از حرارت عزیز و دوام محلات
 خارج ممکن نیست بنا برین حکمت ربانی و عنایت
 سبحانی نسبت بقا، نفوس و حفظ صورته نوع
 مقتضی بقای نوع شد و این معنی تقوی باه و تولد

منی که موقوف علیه تاج و توالد و تاسیل است تیر نیت
 و حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرموده که تا کجا اکثر و افغانی
 اباجی کم الامم یوم العتیمه ولو بالسقط و یرزح یمنه علی نبغی
 یکی از استغرافات طبیعیه محتاج الیه در حفظ صحت است
 و استفرغ از جمله اسبابه ضروری است پس معلوم شد که
 شرعاً و حکماً مباشرت و مباحضت و تعویبه باه از جمله ضروریات است
 و العلم عند الله مقاله اولی در شرح اعضا شامل دوران
 سه باب است **باب اول در شرح امشین و او عیه منی**
 امشین از اعضا ریشه بحب نوعه و منی در ایشان متولد می شود

در این باب

و در کسب از لحم غدوی متخلل که در آن منافذ بسیار است
 و هر یکی از ایشان نبشای متصلت بقطن و از اکسین
 امشین خوانند و بر هر یک آورده جهت وصول خون که ماده
 منی است محتویست و بعضی ازین عروق تلفند بعضی جهت
 حصول لیفات و تعاریج و موقوف خون در ایشان مایه
 گردد و از ایشان دو مجری متصلت با جمل قضیب و
 اینها را او عیه منی گویند و از ایشان منی بقضیب و رحم
 منصب می شود و در ذکر فزاحه تر و در از ترست و در
 احسانات کوچکتر و مکرر امشین انات کوچک و پهن بود

و در طرفین منبج نهان باشد و این مرد بزرگ و ظکا
و پتدیر بود **باب دوم در تشريح قضيب**
قضيب مرکبست از عصب و رباط و آورده و شراين با
و گوشت انوک و تجا و ليف و شراين و آورده او در حاک
نحوط از ریح و روح و دم ممتی میشود و عصبية الجوهراست
تا در حوس بسیار بود و ادی در حالت مجامعت ملذذ
شود و موجب تولید کرد و از غطسم خانه ناست است
تا قوه و صلابت او قویب بعظم باشد و دو غصل در
طرفین او مخلوقست تا در وقت جماع از حاکبین

شود و محبوری او مستقیم کرد و وسیع با ساین
سپرون آید و در رسم قرار گیرد **باب**
پنجم در تشريح رحم رحم در حاکت مشابه قضيب
است و در باطن محبت پس است و گویا جسم مغلوب
قالب قضيب است و آن عضویت عصبی لدن
لین تا قوی الحس و شدید اللذذ بود و ممکن باشد در لذذ
و اتساع در وقت کبر و منوجین و منقبض و متقلص شود
در محل خلو آن از جنین و موضع آن میان نه مشانه
و معاء مستقیم است و از او بطن است **سار**

۲۰۲

در بطن این تولد زکو ر باشد و در بطن امیر تولد تو لمانا
و عنق رحم مخلوقست از جوهر عصبی صلب از
رحم تا با پستانه منقطع شود در حالت دخول نمی و
بسیار منقبض می شود در وقت حمل بچشی که میل
در آن نمیشود و در وضع سراج میگردد بجمع دار بر ریه
جنین در محل نشو و نما او و رحم را در او زاید در
طرفین هست و از افت زنی رحم گویند و این
زن بدین ممر از این است او و رحم منقبض میشود و این
مرد از عنق رحم و در رحم است یعنی موضوع است

بسیار

یکی در طول از جهت جذب بنی و یکی در در اب جهت اسما
و حفظ جنین در دمه حمل و یکی در عرض جهت دفع اسراج
جنین در وقت وضع حمل و ذلک بقدر العزیز الحکیم
مقاله ثانیه در امر باه و آنچه متعلق باوست
و ان شتمل بر نه بابست **باب اول در منافع**
و مضار جماع منافع جماع باعث دال و شهوت صادقه
خصوصا با محبوب مرغوب سر و قد کلن از خدا سگد مان
نار پستان بار یک میان سپمین بدن صراحی کردن
شک موی غنبر لوی خوش خوی و شیرین کوی

موزون کردن مویز موجب بجهت و مسرت و تقویه قوت
و انعاش حرارت غریزی و دفع فضلات و قوت
شهوت طعام و مضمغ غذا و دفع غم و سکین عصب
و دفع ظلمه تبصره و صداع و خفقان و جنون و اینجولیا
و انکار ردیه و اکثر امراض سوداویه و وجع کلیه و ورم
حضریه و وجع طحله و خاضره و ثعلب بدن و بلاد
ذهن و دوار و سپید و صرع و سایر امراض بلغمی کرده
سپید موی مزاج را در سن شباب و فصل ربیع و مضاف
جماع با فراط و بغیر شهوه خصوصاً با کریم اللغات و عجزه

لاغر دراز با بلا و اسراف در استعمال موی موجب
ضعف قوه و بجهت و تبرید بدن و سقوط شهوت
طعام و محدث رعشه و ضعف اعصاب و فالج و تشنج
و ضعف بصر و صداع و صرع و سکت و نسیان و درد
و طنین و صفه لونه و سده و ورم جگر و ریهان
و خفقان و استسقا و ضیق النفس و سعال و فاش
و بخر و ورم طحال و وجع طحله و کلیه و مثانه
و اوجاع مناسل و قولنج ریگی و ضعف جواس
و بدن و سل و دق و حمیات عاده محسوسه شود

خصوصاً اصحاب ابدان یابس و ضعیف العلب و معدة
 و احشا و اعصاب و در فضول بارده و پس شیخوخه ماده که
 منی از آن مکنونست قوام اعضا اصلیه از دست و ^{افضل}
 اشیا موجوده در بدنست و اسراف در جماع موجب
 احتیاج آلات منی و آئین است بجزب ماده
 که مستعد غذا، اعضا، اصلیه بود و چون از آن چیزی
 باقی نماند خون خالص خون که مستحیل به طبیعت
 اعضا، اصلیه خواهد شد متحد نب شود و پس
 که اعضا، اصلیه از آن مغذی خواهد گشت در بدن

نماند این حالت

نماند و این حالت سبب ضعف حرارت صغف غیر
 و الخلال قوه تکرر در **باب دوم در اوقات جماع**
 افضل اوقات جماع بعد از صوم معدسیت قبل از خلومعد
 و در حین اعتدال بدن در کیفیات اربعه و توسط در خلو
 و امتلا و در زمان قوه سهوت جماع و حصول شمار تمام
 بی تکلف و بی فکر در استحسان بعضی صور و شمایل و لوا
 قبل از صوم و در حالت امتلا قد ایا شراب ^{مضعف}
 بدن و اسپرغاء عصب و وجع و رک و منفاصل و
 سده احشا و رسته بود و در خلومعد و در تشنگی و بعد از ^{تج}

و عیش و طرب و لهو و لعب و ترک جماع مدتی مدید و آنچه
 سبب آن قتل منی است حدوث آن یا از پسته آلات
 منی بود **علامتش** غلظه منی و اشتعاع بجمام مرطب و دخول
 آب و کثرت غذا و رطوبت **در علاج آن** تناول شیر و ذوالک
 و اغذیه رطبه و دوا التریخین است **صفان** ترخین
 سی درم در دو طبل شیر تازه بچشانند تا بقوام آید و هر شب دو
 لمعت سه سوشند و یا از ریبه آلات منی **علامتش** جلودنی
 و عسر خروج آن و اشتعاع بجمیع مسخات مثل جوع و دم کات
 معتدل و ادویه مسخن است **در علامتش** تناول نخیل

پرورد

پرورد و مر با می شقاقل و معجون فلاسفه و لبوب صغیر کبیر
 و زرعونیه و معجون البزور و مشر و دیطوس و معجون ^{سحقوری}
 و استعمال قهقهه معموله از طینج حاک و زنجبیل و شیر و روغن
 جوز و شیانفات حاره مرکه از مغز منیب دانه و قهقهه
 قرا و یا از حرارت التمنی **علامتش** غلظه منی و سهوله
 خروج آن و سرفه ازال و اشتعاع بمبردالتت و
علامتش تبرید بمشبل شیر تخم خزه و دوزخ کا و آتش
 زرشک با گوشت بزغال یا خردن کت یا از رطوبت
 آلات منی **علامتش** رقه منی و پاض و غلظه قاروره است

و علامتش ادویه بایسته مثل اطرینل ضعیف و اغذیه بجمعه مثل کاس
و مطبوعه و قلبه جو بلوغ با در چینی و زریه و صغیر و سداب و آنجلی
سبب آن دوام ترک جماع و قله است تمام طبعه است
تولید منی **علامتش** ترک مجامعه است مدتی مدید
و قله التفانس بدان **و علامتش** تناول ادویه و اغذیه بایسته
و نظر کردن بسیار در حیوانات چماعت احادیث و حکایات
در با محبت و مطالعه کتب مصنفه در احوال و اشکال جماع
و استعمال مروعات و ادیان بایسته مثل روغن سوسن و ^{خضی}
و زینق و دهره کاد و آنچنینب ان امور بایسته

مثل ان

مثل زرد و قشق یا عدم محبت مجامع یا محبت شرطه
اختتام او یا تنفس راز و بلوغی از وجود ما هو قسم انکه مبادا که
در ان وقت بعوظ نشود یا تصور انکه او را سحر کرده باشند
و در حقیقت او رفت باشد **علاج ان** دفع اوله این امکان
و تصورات و او نام فاسده است از نفس و آنچنینب آن
صغف دمانت **علامته آن** کدوره حواس و بطور کاست
و علامتش تقویه دماغ به تناول اغذیه لطیفه معطره بر عتبه
الاصنم جیده الکیویس و معاجین مناسبه و شیم ر و ابلج
تقصباتی مزاج و استعمال ادیان فایضه مثل روغن

کل و محظت سراز حرارت و برودة خارجی و اجتناب از
 مسرات و دود و عنبر و روایح منته و خیالات فاسده
 و انکار دیدگی و کثرت جماع و آنچه سبب آن ضعف
 است یا **تندرستی** یا رجوع معسرط و طول مرض و سایر
 مملات روح و حراره عزیز است **علامه آن** قلاش در
 و ضعف و لین نبض و نقصان حرارت جمیع بدن است
 یا **سبب** حراره خارج از اعتدال است **علامت آن**
 عطش و نقصانست و **علاج** هر دو نوع تعدیل مزاج
 بتقویای حالت و تقویه فلک منبرحات یا تقویت

حار و باره

حاره و باره بحسب مزاج و استماع اغانی مطرب و نشیمن
 روایح طیبه و استمال اطلت معطره و اجتناب از غم
 و غضب و سرح مفراط و خوف کثرت جماع و سهر و ریاضت
 قویه و یا سبب ضعف است **علامه آن** تقویه کبد است
 به تناول اعدیه حیدره الکیروس و حلالات لطیفه و ادویه قابضه
 عطره مقویه نفی و اجتناب از ادخال طعام و شرب
 آب یار نباشند و بعد از حمام و جماع و ریاضت و از اشیا
 لزجه و مسدوده و غلیظه و یا سبب آن ضعف یا ضمه معده است
علامت آنست که طعام دیر از معده بگذرد و محتوی طعام

علامت آنست که
 در وقت خواب
 در وقت بیداری

ماکول داشته باشد و نفل محسوس شود **و علاج آن** تقویة معدة
 بر تناول اغذیه قابضه سریعیه المصنوعه الکیمو پس معتدل
 المعتد دار و اثریه قابضه طیبه و جوارشات عطریه معتدلی
 طبقه و مداروستی در مایه دو بار سپاسی و در نای معتدله
 و اجناس از جماع و کشره اکل و کشره شراب و شربید
 از طعام و از امتلا و تخمه و اغذیه غلیظه و دسمه و ادیان
 و مرغی شیر و مایه تازه و شلغم و چغندر و کنبه و مغز
 کله و سایر معنزها و از منع خروج نفل و ریج یا سبب آن
ضعف است **علامتش** قه بول و قله شهوت طعام

دصفینم

ضعف و صداع و وجع لیس در صلب و لاغزی بدست و
علامتش تقویة کلیه با اغذیه مغزیه قابضه از جمله مثل ماهی و کله
 و هریره و باقوت و دودار و ترخمن و معجون لیس و حلواهی که
 در آن خشخاش معنز با دام و مارحل و معنز بسته و مغز طلوع
 باشد و اجناس از کشره تجاع و استعمال مدرات بول و کشره
 سواری و مشی و تعب و کشره استحمام و اما اسپر حار آله
 حدوث این یا **ضعف** یا **کبح** است یا قلت نفع در
 اسافل بدن یا برودت اعضاء **قصد** **ضعف**
 علامه و علامتش مذکور شد و آنچه از **کبح** **توطیل**

عضو است از عمل **علائم آن** تقلص و صمغ و عضو چنانچه بفرآ
 بگفته العمل تعلیفه و العطله بدیده و **علائمش** مالدین قلیبیت
 و در شیر و آب گرم نهادن و زلفت بر آن چسباندن و
 خراطین محصه طلا کردن و آنچه از قله نفع در اسافل بدست
علائم آن قوه بدن و صلابت اعضا و کثرت
 و اشغاع باغذیه منفه و ضعفش را و عدم حرارت و نفع است
و علائمش تناول اطعمه نفاهه مثل لوما و نخود و باطله و نم
 و کدو و پیاز و شیر تازه و اکمور و کجیر و هر سیه یا دار
 بسیار و بیضه مرغ نیم کپسته و شیر برنج و خاکینه و آب

کوشش

کوشش و بره و مرغ و زب و بط و کجک و کبوتر بچ و بزبان
 و هلتیه دو پیاز و قلیه کدو و اجاب از او و به بارده و کاسره نفع مثل
 کاه و کوشنیز و اسفناج و زرقطونا و زرق و سیلوف و کافور و کاد
 و زره و عدس و ماش و حموضات و محضات و محذرات و سلاب
 تخم فحکشت و زریه و مرزنگوش و حل و قویج و صغر و ماخواه و آب
 سبب آن روده اعصاب قلیبیت **علائمش** کثرت و زرق منی
 و سهولت خروج آن و عدم اشراپت و **علائمش** اگر مرض نباشد
 و در آب سرد متصل شود و ضعیف کردن نبود همه بدست خوب
 مخصوصه آن مثل صبر و حب منق و حب شطرح و بعد از

سقیم بدین قدین و نسبت اعصاب بادمان مقویه اعصاب مثل
 روغن میداخر و روغن مارون و روغن رقی و روغن سوپن
 و روغن فون و تناول تریاق فاروق و مرثه و بیطوس و انقودیا
 و مزنی و ج و اغذیه مقویه مثل نخود اب بوجانغ باد اجینی و فضل
 و نجبیل و استعمال مروغات معموله از سعد و عا و ق و ح و میویر
 و حلیب و مسک و ساپار و عسل با پیله شیر و روغن خیری
باجب روم در ادویه مفروضه بابیه و آن فضل است و در فضل
 و در اجینی و نجبیل پن سرخ هم سفید و حلیب و حلیب
 شاقل حلیت بارز دانه شیخ طبع سندی زرد اندک خرنج

البان

راسن عودا بر شیم جد و از مسک و عنبر ز غوان قره نعل و صناع
 با درج کردیا و شرف مصطکی علیه مارون و حیر مار و میل کبابیه
 نووری زرد و نووری سرخ و عروق مالو و کسم مالو و کسم رحمان
 البان البان ان اشرفه از تخم شلیم تخم شیرین پار شلیم حذر شمش
 سفید قرطم تخم اسپت فابری حصیه العسل القطن مغز ام
 مغز جوز مغز رسته مغز فندق مغز حلزوره کبک مغز حبه لعل حب
 الحلیب کسم کرب تخم الجوز تخم کدو تخم زیت تخم خربزه تخم کرم
 فطر اسالیون می کشم کتان تخم زره میرک حب الزلم نخود با قلا
 لوبان زنج ساسه حک لسان العصاره فیروزه انجیر از رن باد مط

عاقرقاسا ردنگ بوزیدان معاش سورخجان سعد مقهور با
 ریان شیر شتر ماهی شیر تازه مایه شتر ضعیف کا و ساید **باب**
پنجم دراهویه مرکب سه بعون مسیحی دل و دماغ
 و بکر را قوه دهد و منی زیاد کند و اشتها و طعام و جماع آورد
 و باه را قوی گرداند **صفت آن** قوه کا و زبان مادر کجوه کل سرنج
 از هر یک پنجه دم حوله جان کبابه ترعل سنبق قند کبابه صفا
 جوز نوائم زنجبک مصطکی پوست ترنج لسان العصاره سا
 از هر یک پررم اشنه چهار درم و دراید با سفته سازد **میدی**
 سعد کویب عنبر اشنب از هر یک دو درم زنجبیل دار فلفل از

۱۰۱

هر یک یکدرم حصی الثعلب ده درم مسک طالص ورق طلا و ورق
 نقره از هر یک نیم درم لعسل کهر باسد از هر یک یکدرم ورق
 انجیال بی مثقال عمل سه وزن ادویه بطریق متعارف همچون
 سازند **خوارشش مخموزن** معده را قوه دهد و بواسیر را
 نافع بود و باه را زیاد کند و درنگ را نیکو گرداند و ذرع سر
 انزال کند **پوستیله کبابی** هلیله سیاه پوستیله آمله
 مسقی شطرح مندی سبیل الطیفیل دار فلفل زنجبیل سعد
 از هر یک ده درم سست کچم کند نا از هر یک دو درم جب الحدید
 صد درم عمل سه وزن ادویه **میدی** در چهار ششبار در در هر که

خوبند بعد از آن خشک کرده صلا کینند چندانکه بر روی آب
 بایستد و تبه آب فروزد و باقی ادویه کوفته و حنظل و بر
 بادام حریب کرده اضافه نمایند و بعد معجون سازند و بعد از
 شش ماه استعمال نمایند شربتی دو درم و بعضی دو درم
 شک اضافه میکنند **حوارش زرد عوفی** معده را قوه دهد
 و پشت و کرده محکم سازد و بلغم دفع کند بوی دهن خوش
 گرداند و آب از دهان رفتن باز دارد و منی معفنند باید کرد
 از مژگان پاک گرداند **صفان** تخم کرفس یک کوزه تخم شلغم
 شبت یا نحوه رازمانه تخم خربزه مغز تخم خیار بیج کرفس

از هر یک

از هر یک پنج مقال عاقر و حاقه زعفران مصطکی عود خام از هر یک
 پنج درم بسیار قز نعل کباب جنی فلفلویه از هر یک درم غیر اشب
 یک مقال عمل سه وزن ادویه غیر را در عمل صاف بگرداند و ادویه
 کوفته در آن برشند و بعد از دو ماه استعمال نمایند
 شربتی دو مقال **معجون فلفلا** و از ماده الحیوة کومیند
 یا ضمیر را قوت دهد و اشتها آورد و بلغم دفع کند و پنیان
 و سلس البول و وجع طهر و کلیه و اوجاع مفاصل را نافع بود و
 منی را زیاد کند و باه را برانگیزد و زنده را محکم سازد
 و در اقوه دهد و نشاط آورد و لوز را خوب گرداند و بوی دهن

خوش کند و پیر از موافق باشد **ضعفه آن** رنجبیل فلفل دار
 فلفل دار چینی المه معنی نویسیله شیطیح مندی و نلا و ند
 مد فرج و حصیب النعلت معشر جلعوزه عروق باونه مار حیل تار
 از هر یک ده درم تخم مالونه پنج درم مویز منقی سی درم عمل مضمی
 سه وزن ادویه بطریق متداول معجون سازند شبرقی دو درم
العودا کسیر فالج و لقوه و صرع و پسیان و جمیع امراض باید دید
 رانافع بود با ضمه راقوه دمد و باه را زیاده کرد اند **صف آن**
 عاقره قاشونیر و مط فلفل دار فلفل و حج از هر یک ده درم سداب
 مطا نا حلتت زرا دند حج العنار چند پد پتر شیطیح ^{سند}

خود از هر یک چدرم عمل بلاد در چهار درم و نیم ادویه را کوفت و چغندر ^{خون}
 جوز چرکینند و با عمل بلاد در سه وزن ادویه عمل صاف همچون
 سازند و بعد از شش ماه استعمال نمایند شرتی کبکیتال
معجون زرغونی نمی چسباید و باه راقوه دمد و پشت و
 کرده را محکم سازد و در امر می محبت غظیم النفع بود **صف آن**
آن تخم کر فس تخم کدر تخم کندن تخم شلم تخم سب ما نخواه
 را زیاده معر تخم خربزه معر تخم خنیا رخ کر فس حب فلفل
 معر حب الزلم نار حیل تار معشر جلعوزه از هر یک
 حج مشتال بسا سه قر نعل فلفلویه عاقره قاشک باه رنجبیل

تخم اسبست تخم حمر تخم سپاز صرب الرشا و اجزه تخم کندنا و خولجان
 جوز بواکل و ترنجه و دار فلفل از هر یک سه درم و زعفران
 مصطکی کندر عود از هر یک چهار درم تخم ملون بوزیدان
 بهمن سرخ و سفید شقال لسان العصا هر از هر یک چند درم بصل
 الفار بریان کرده یک درم حصیث الثعلب کاب و ساییده مغز کله
 کنجشک زرشک مرکبش خرم از هر یک ده مثقال عنبر
 اشهب دو مثقال مشک خالص نیم مثقال قند بون
 ادویه عمل بوزن محسوس بطریق معهود معجون سپازندگرم
 مزاج دو مثقال نبوشد و از عقاب ده درم شیر تازه و دو درم

سکر دران حل کرده بشیاد و سر و مزاج حیدرم بلع نماید بعد از آن
 کیم کاسه ما العسل پاشاید **معجون لبوب** نسی زیاد کند
 و دماغ و مشتانه و کلیه راقوه دمد و لونز اینکو کرد اند و
 را نافع بود **صفت آن** مغز بادام معسر جوز مغز حبه اخضرا
 مغز جلفوزه معر حوب الزم مغز فندق معسر بسته نار حیل
 طبعش خشخاش سفید تو ذری سرخ و زرد کچند مقشر تخم حیر
 تخم سپاز تخم شلغم تخم اسبست بهمن سرخ بهمن سفید
 رجبیل دار فلفل کباب و ارچینی و زعفران خولجان تخم
 بلون مساوی عمل به وزن ادویه معجون سپازند شربتی دو درم

لبوس کرده را گرم و قوی گرداند و منی پختن را بدو نشا
 آورده و باه را زیاده گرداند و دل و دماغ را قوت دهد و بدن را
 منبر به سازد و لون را خوب گرداند و اعصاب را محکم کند
 و در امری **موظف** نیز دارد **و صفت آن** مغز است پیوسته در ق
 مغز بادام منسرحه الحضر مغز جوز مغز جلغوز مغز بزم
 ماسی رسیان خولجان شفتال بهمن سرخ و سفید و در
 سرخ و زرد و بنفشه کهنه قشر دارچینی از هر یک بجز نیم سبیل
 الطیب سعد کوفی و نعل کب به بینی حب قلع نیم کدز
 تخم شلغم تخم زرد تخم سیاه تخم اسپست تخم ملهون لسان

العصا فی درنج

العصا فی درنج غوثی زرد نیا و از هر یک **درم** جوز نوا بسپاس
 اشسته و در لطف از هر یک **دو درم** حقیقه العشب بار حیل تازه مغز
 سر کجک خشک شش از هر یک **دو درم** قصب کادوسا سیده
 سور بخان بوزیدان لغت خشک از هر یک **چهار درم** پای
 شتر اعابلی زعفران مصطکی از هر یک **مثقال** عود خام دو
 مثقال ورق طلا سی عدد و ورق نقره پنجاه عدد و عنبر آهست
 یک مثقال مسک بقی نیم مثقال عسل سه وزن **طبیعی**
 متعارف معجون سازند **معجون تقفوری** باه را قوه دهد
 و نشاط آورد و کرده و پشت و دل و دماغ را قوی گرداند و

معشرايد و نوقطام آورد **صفت آن** شاقل همین سرخ در معشرا
 بوزید آن سورنجان بسببه قضیب کاوشک کرده ساید
 حب الزم مغز جلوزه معشرا حبه الحضر انار جل تازه لسان العصاره
 خولجان قاقله کس با رخم شلغم دار فضل مارشک فرجبتک
 صندل سرخ و سفید خشاش سفید کا و زبان و ورق کل سرخ
 باد بجزویه تخم میون اسارون قرفه درونخیر و اکل قرفه جوز
 بواشته معین و دحام و ارنیاسفت از هر یک یک چدرم
 کهر یا شب بسو و ورق طلا در قفتره کبابین زنجبیل
 سعد سندی زرنب تخم مادر کویه زرنبا مصطکی کرو یا تخم

در آنجا

کدر تخم است سافح مندی از هر یک سه درم تو دوی سرخ
 و زرد از هر یک چهار درم سره سفور پانزده مشت ان قضیه
 الشلب و زعفران از هر یک پانزده درم عنبر اشوب سبل
 از هر یک دو درم مشک خالص کتقال لعل یکدرم و نیم
 یا قوت زرد یکدرم و ورق الخیال صد مشت لعل صاف معجون
 سازند **معجون البرزور** در تقویه باه بی نظیر است **صفت آن**
 کرم کدر تخم شلغم تخم پازر تخم میون تخم اسپر تخم و چیر
 معشرا طبعون العقیقل حب الزم بوزیدان قط شیرین
 زنجبیل تو دوی سرخ و زرد لسان العصاره فی قاع همین سرخ

و بخوردگان العصاره شفاقل بمن سرج و سفید در غلغل جوف
 عطیت و رفه مساوی عسل معجون سازند شربتی سه درم باده
 درم شیر تازه **معجون سیحی** وجع فم و مفاصل و سردی ابل
 را نافع بود باده را وقت دمدم و سحره را پاک سازد و در
 دفع کسند و موی را از سفید شدن محافظت نماید **صفت**
آن کل سرج سعد فاقه و ما تر فعل پس بصل مصطکی زرباد
 زعفران قاقه کبار و صفار جوز بوا مساوی قند و عسل
 ناصف به بقدا احتیاج قند را در کلاب بگرداند و عسل
 بقوام آوزند و او به کوفت و پخت آن بسر شدند

معجون لؤلؤی

معجون لؤلؤی قضیب را سخت کند و اعصاب را قوت
 دهد و باده را زیاده کند و نفوذ تمام آورد و محبت مرد در
 دل زن سپد سازد **صفت آن** مروارید ناسفته
 و سب از هر یک یک کفاله انیون و همین سفید از هر یک
 درم کاج کبج و پنج لبلب از هر یک یک درم ففتح ادرخ سعد کرناز
 پلیر و ارجینی اسپرون مصطکی از هر یک نیم مثقال صغ عربی
 و کشیر از هر یک نیم درم کوفت و همچنان عمل بر شدند
 و در وقت خواب و زردکی مجامعت یک کفاله باب نیم گرم شود
معجون سی سفش است که هر که در دفع بکارت عاجز باشد پنج تو بگوید

ک

معقود حاصل کرد و مجربست **صفت آن** بخیل درخت
 حضرت العلق شاقل جوز بوالصان لسان الوتر از هر یک درج
 درم محبت کرده درم خولجان لسان العصافیر مصطکی زعفران
 دار فضل بوزیدان کل سنج بهمن سفید بهمن سنج شمشیر
 شمشیر از هر یک دو مثقال العلق سه درم عنبر و مشک
 از هر یک یک مثقال ورق الحیا است و درم عمل
 صاف نین مطبرقی معبود همچون سازند **معجون این را**
الاطباء قوه بار از زیاده و منوط آورد و مینماید که در اند
 و کرده و مشان را پاک سازد و دل و جگر را قوت دهد

دافع

و دافع مضر است جماع و کدورت جو اس بود و لذتی عیب در جا
 با شربت پدید سازد **صفت آن** تودری کج و زرد لسان العصافیر
 شاقل خولجان حضرت العلق بهمن سنج و سفید درج
 از هر یک سه مثقال سره سقوف چهار مثقال شمشیر کد نجب
 البان و لبان فلفل سفید مغز شمشیر
 مغز شمشیر خیارین تخم جرجهر شمشیر کند ناد و تو شمشیر ساز شمشیر تخم
 این شمشیر سفید مغز قلم شمشیر تیره شمشیر شمشیر شمشیر
 حکم از هر یک دو مثقال دار چینی و فلفل سیاه
 اسارون بسا سه سعد کوفی دار فضل قوه جوز و نار مشک

عود خام عنبر اشک زعفران رخبیل بوزیدان قطشیرین
 مغزب الزم درونج عقی ازهر یک کیمیا ناریس مغز
 بادام مستر مغز جلوزه مغز پسته دانه مغزب انخر الجند
 مقشر ازهر یک پنج مثقال عمل سه وزن ادویه بطریق متعارف
 معجون سلزند **معجون معوی** در تقویه باه و معده نظیرند ارد
 داشتها طعام آورد و باضمه راقوت دهد **صفت آن**
 دارچینی رخبیل اللیب عود قاری ساقل مصری میل بوزیدان
 غولجان بهمن سرخ و سفید سعد کوبین عور بو ازهر یک
 سه درم مصطکی زعفران ازهر یک دو مثقال سبزه و ال

پنیل

ازهر یک

ازهر یک دو درم آمله منقی خضیه العلب ازهر یک ده درم
 شم سیلون کل سرخ نفع شک ازهر یک چهار درم
 شک خالص کیمیا عمل صاف سه وزن ادویه معجون سانه
 خاکبکه رحمت **اطرفیل کیر** بو اسپیرد نافع بود و لوز زو ب
 کرد اند و باه رازیا و کند و معده و امعا و ثمانه راقوت
 دهد و طعام مضم سازد **صفت آن** ملیله سیاه و ملیله پسته
 ملیله کابلی آمله منقی فلفل دار فلفل ازهر یک سه درم پنیل
 سبزه بوزیدان شیطخ مندی شعاقل توذری زرد و سرح
 لسان العصا سیرب القفل کخب مقشر حشاش سحر سینه

۱۲۵

بهن سفید از هر یک یک ده درم کوفته بر دهن بادام یا روغن کاه
چرب کنند و بیل برشند و بعد از دو ماه استعمال نمایند
باشم در کثرت شهوت بد آنکه کثرت شهوت
اگر با قوه بدن و صحت مزاج و قدرت بر جماع و عدم تفرار از آن
باشد مرض نبود و بتدبیر آن مشغول نباید شد و اگر بسبب آن
مضرتی با اعضا ریه یا با اعصاب یا بغیر آن رسد معالجه آن
واجبست و سبب آن یا استلاء بدن و کثرت دم و منیت یا جده
منی یا کثرت رطوبات مهینه از برای منی یا شور و عکله حادثه
در ادعیه منی یا کثرت نفع آنچسب آن استلاء بدن و کثرت منی

دست **عکاش** قوه بدن و حمت لولون و قدرت بر کثرت
مباشرت و غطم بعض و کثرت احتلامیت و **عکاش** قصد
اسهال است و نقل عداوتنا اول اعدیه مانده بخوبی خفته
مثل مزوره غوره و انار و ریاس و دوق و اشتر بر و ادویه
بارده مثل شراب و یلوف و غوره و انار و کامو و حیا رو
کامو و کدو و اسفناخ و کشنیز و شاه دانه و حدس و تبرید طهریم
واصفه بارده تمخذه از صندل و کافور و کلاب و اقیانیا
و کلار منی و طراشیت و کلار و آب مورد و خواب کردن بر
بستر کتان و برک سپد و کلینیز **صفت** دواهی که مقلنی

وقاطع شهوت است خرد و تخم کاهو و تخم فنجک است و شامه اند
 و تخم سدک و نیز خشک مساوی با بیدار پاپرک پند شرب هم درم
 باده درم آب غوره یا آب ارش یا دونه نافع باشد و آن حسب
 آن حدت من است **علامت** سرخ سردی منی با جرقه و
 حد و ضعف بعد از دست و **علامت** شاول اشیا مبرده در
 مثل کد و خرفه و کاهو و شیر و ماست و دونه و آب گندم
 دوا می بارد و مطلق منی را که تخم کاهو و نیز البخ و شامه اند
 و کشیز خشک و بلوط و نیل و تخم حنظل و صندل و سماق
 و کلنار و طباشیر و عدس و کل منج و کافور و ورق القبن

دیشین

و نشین در آب پر دو بیتن صنوبر بر قطن و آن حسب آن
 رطوبت است **علامت** کثرتین و رتبه و سپاس وی و کثرت
 بخی است و **علامت** اغذیه جاره و ادویه کاسره نفع مثل
 کبک و تپو و صقر و سداب و فویج و کوننی و دوار حار معلقتی
 مرکب از سونبر و تخم سدک تخم فنجک و فویج و مرزنگوش
 و آنچ سبب آن شور و کله حادته در او عیب منیت **علامت**
 است که جماع موجب زیادتی شهوت گردد و باشد که بعد از
 جماع الم حادث شود و **علامت** فصد است و ارسال ماده
 حاده و ضعف ادویه و تقدیل مزاج به شیر و تخم خرفه و خنثی

و لعاب بز قطونا با شراب ششخاش و نشستن در آب سرد و سکن
 بارده و آنچه سبب آن کثره نفخ است **علامت** کثره نفوذ و عدم
 مائل مستدمات منفعات و مزاج منفع سودا و سیت
و علامت اگر بخیزد و تقارن و حرارت باشد نوشیدن بر دانه
 است مثل شیر شحم خرنه و کامو و کاشنی با شراب بلوژد اگر
 از ضعف حرارت و کثره رطوبه بود بفضیلات محله ریاح و اگر
 از کثرت سودا باشد استفراغ سودا بمطبوخ افستیمون
 و نظایر آن **باب نهم در کثرت لعوط بی سهوت**
 و از آزی میوس کوسید سبب آن کثره ریج غلظت در اعضای جمیع

که در آن

که حدوش آن از رطوبه کثیره و حرارت قاصه از تخمیل بود
علامت اگر با حرارت و کثرت دم باشد فضا و تشنگی و اول افته
 و اثر به بارده و استعمال اطلبیم و اضمه مبرده مرکب از کلن
 و شحم کامو و شحم خرنه و خیار و سنبلوز و کدو و سپاسی و مقلاتنی و
 پتن صغیر بظهر و عانه و خواب کردن بر گل و نیلوفر
 و کامو و پترکتان اگر بارت و سپاسی نمی بود بی و تخمیل غذا
 و تلطیف تدریج و تدبیر در غن سداب و بابونه و استعمال آه
 کاسره نوع که در آن تخمیل لطیف بود بی بسین بسیار مثل
 نظولانده چون با بونه و مضمه صحت و احتیاب از افدیه عظیم

و نفاذ و مولده بلغم و مین و ادویه چاره حریم و از کثره
 نوم برضا و از جماع و اندیشه آن و از نظر کردن بر محرکات
 شوت **باب ششم در سلیمان منی و مذی و ودی**
 سبب سلیمان منی بی اراده کثر منی است یا جده آن یا استرخا
 ادویه منی و برورده مزاج و ضعف ماسکه آن باشد غصه ادویه
 منی یا ضعف کلیه یا کثرت در جماع آنچسب آن کثره منی است
 بواسطه قله با شرت و کثرت ناول مولدات منی **علامت**
 کثره منی در جماع منی است در وقت جماع بی ضعف و **علامت**
 است فراغ منی بجماع باعث تداول و تقبیل غذا و استعمل

دوا تعلق منی بجماعت منی مزاج و آنچسب آن حده منی است
 که بواسطه لذت او عیب طبیعه محتاج دفع شود **علامت** احسا
 حدت در وقت خروج و صفته لون منی و **علامت**
 استعمال اشبه و ادویه بارده قانقشیل شراب صفاش و عا
 و کاهود فرغ و کاشین و بندا بنج و آنچسب آن استرخا و
 ادویه منی و برورده مزاج و ضعف ماسکه است **علامت**
 رقه منی و نزول نیانغوظ و سایر علامات برورده مزاجت
و علاج آن قی و تقوی موضع به ادویه که در آن حرارت باقی باشد
 مثل تودرین و بهمنین و کونیه و بنجوش و دوی ک

از تخم فحشک و فوج و سعد و کلن روحم سداسه شادمانه
وزیره و صعتر و شاول مطحنه و قلیه و کباب و تدمین بر
نرکس و روغن مورد و روغن قسط و روغن زعفران و آنچه
سبب آن شنج عضله ادویه نیست که بعصر موجب بیلان
منی گردد **علامت ش** انزال با الفاظ است **و علامت ش** علاج
شنج رطبت از سفید کردن بعد از نضح تام محب ایاری و حب
صبر و تمیخ با دمان حار و استعمال غذیه و اثریه جاره
و آنچه سبب آن ضعف است و دوزبان شحم ادویه **علامت آن**
علامت ضعف است و سوء المزاج او و لاغری بدن و خوردن

بیشتر

بیشتر از بول بی وقی و متان و لذت و چون بحسابه آید بعد از عمل
از آن بابتی ماند **و علامت ش** علاج ضعف و سوء المزاج
ادویه چنانکه مذکور شد و آنچه سبب آن کثرت فکرها و جاعت که
محرکات اعضا منی شود و این اشعار و اخراج منی و دوزی **علامت ش**
تقویم ماسکه است با طریقات و ماده الحیوت و شغل
نفس با شغال و مهمات و ترک کسب در جماع و استماع کلمات
در آن باب **صفت** سفوفی که پس از منی و دوزی و منی را
قطع کند شحم کاموشم سداسه شحم محکم است از هر یک درم
سعد و شمدانه از هر یک درم کلنار یکدروم کوفت و حبه

شربتی سرد هم با بسبب **علاج** در کتله اسلام و سر عزال
 گاه باشد که محمود منی و از اطر برده اعضا و شاپل بسبب ضعف
 شوت و بطور انزال در وقت جماع باشد و مع مذا در خواست
 توجه حرارت به باطن و سخنة منی استلام واقع شود **علاج** آن
 جمیع اودی مسخن و ادمان مذکور است در نقصان با خواب
 کردن بر پتختان و بر کسپ و کل نیلوفز و پتن صفحہ شرب
 بزطهر در وقت خواب و اجتناب از نوم بر وقت و پرورش
 حریر و بسبب رتبه انزال یا ضعف ماسک است بسبب
 برده و رطوبت **علاج** کتله و رتبه منی و عدم علامات حرارت

بک

است و **علاج** استخوان بدن قوی و تدبیر حصیه و
 عانه بر روغن زغوان و سوپن ذکر پس و قسط و نوشیدن
 شراب فحوش و اطر نیلات و معجون حنث الحدید و یا از
 حده منیت **علاج** لذغ و حده در وقت حشر و حبت
علاج نوشیدن مبردات و مرطباتی که در آن قصبه ما
 مثل شراب سیب و به و خشک با شیر و تخم خرفه و کاهو
 و غذا برنج و عدس با شیر و شش و یا از **علاج** سیب است
 و این نوع با نقصان باه باشد و **علاج** مذکور شد **معجون**
علاج سرقه انزال را نافع است **صفت آن** عکک رود

کند در صفت بلوط نذر القرب وی کوفته باد و مقدار آن
 عمل بر شند شربی دو مثقال **معجون کندری** همان خاصیت دارد
صفت آن کلنا بلوط شونیز کندر کشنیز خشک از هر
 یک ده درم زیره کرمانی گردیانا نخو اه از هر یک پنجم درم
 پودریله یله یله پودریله زرد آمله مقشر از هر یک
 سه درم کوفته و چغندر با سه مقدار آن عمل بر شند شربی
 دو مثقال صباح و مسا و غذا کباب **معجون شربی** همان
 نفعش **صفت آن** کباب چینی فوفل قرنفل خضیله العلب
 مصطکی ناخواه از هر یک ده درم باغین عمل معجون پیاز

بی درم

شربی دو درم **سغونی** که دفع سرعت از آن کتب بیشتر فحاش این
 کند در از هر یک یک درم جوز السرد سه درم کوفته و چغندر شربی دو
 درم با شراب صغی ش **سغونی** سه درم از آن که سب آن حده
 و حرارت منظر نذار و **صفت آن** بزر قطنونا دو درم کم حویله
 درم کشنیز خشک یک درم نیم شربی کیمقال سغونی رند **معجون**
ماسک کلنارده درم کندر بلوط از هر یک شش درم سحر کرد
 از هر یک پنجم درم کوفته و چغندر معجون پیاز **مقاله**
سیم در جمل و آنچه تعلق بدو را بعضی گفته اند که منی فصد مضم
 را بخت و از جمله رطوبه حریته الهد با عقا و دوشبه بصوت

در اول درم شربی و در هر یک

که اعضا اصلیه بدو تعدیت و افضل رطوبات بدست بعض
بر آنکه خون طبعی امر اللون ملو الطعم طایب معتدل العلوم
است که از کلیه بائین می رسد و در قعر عروق اشین
تر میگردند تا وقتیکه هر خردی از آن میستعد تولید عضو
مخصوص میشود و هر خردی بشکلی که مقتضی نوع مفصل است
مشکل میگردد و در هر یک از منی مردوزن قوه تقویری تصور
است لیکن قوه عاقله در منی مردیت و سبب تقویر در او قوت
است و قوه معتمد در منی زنست و سبب تقویر در او قوت
و منی مرد در قوام عدل و در نفع اتم و در راحیه الطیب و قوه

المن

اشدست و حرارت در آن زیاده تر و روح در آن سبب است
و منی زن در قوام ارق و در نفع و معتدلتر و در برده و طوبه
اکثر است و منی چون در رحم مستدرا گرفت بعد از عدم موانع جنسی
سبب لذتی که از آن می یابد از جمیع جواب بدن محوی
می شود و نطفه میگردد و بواسطه احاطه رحم مدوری باشد
و بعد از آن بر ظاهرا آن غشایی صلب پیدا میشود و بدین واسطه
حرارت عزیز قوت میگیرد و عمل قوت مصوره بتدبیر تصور
الارحام کاملتر میشود آن عشا را مشیمه گویند و بعد از نش
روزی یا هفت روز قوه متصرفه تصرف در نطفه میکند بی مد

رحم و بعد از چهار روز دیگر علقه میگردد و بعد از دوازده روز دیگر
مصغه میشود و مصغه اسحوان میگردد و گوشت بر او پوشیده می
شود و اعصاب و عروق بدان منقل میگردد و قطعی از خون
بدان مرشح میشود و غذا او میگردد و بعد از نه روز دیگر اعضا
از یکدیگر بجز میگردند بعد از آن و اسب الصور تعالی و بعد پس
روح حیوانی بر ذقاین میگرداند و در جهل روز خلقت تمام می
شود فتارک الله احسن الخالقین و حکما گفت اندک چنین
در صغف ایام تمامی خلق است که تنگید و در سه صغف ایام
حرکت از رحم سپردن می آید مثلا اگر خلقت سبی روز تمام شود

از دوماه

از دوماه مگر که آید و چون صد و پست روز دیگر بگذرد که مجموع
صد و هشتاد روز باشد مگر متولد شود و آن شش ماه باشد که
اقل مدت حمل است و اگر سبی پنج روز تمام شود پشما در روز
بسر که آید و بدو بیست و نه روز که باقی است موجود آید و بعد
آن بود که ماند و اگر کجبل روز تمام شود هشتاد روز حرکت
نماید و بدو بیست و جهل روز که هشت ماه باشد سر و آن زمان را
ماند و اگر کجبل پنج روز تمام شود در ماه هفتم موجود آید
و الله اعلم **باب دوم در عقود و عشر حبل سبب**
یا در آلتت یا در ماده یا در مبادی یا خطاه طاری آنها آنچه

سب آن در آلت است یا در رحمت یا در ضیاع **در رحمت آن**
 یا سوالمراج بابر کلفت که افواه عروق جسم را منضم سازد
 و مانع ورود منی در جسم گردد و اگر در شود منجمد و ببردگردد
 و استعداد قبول صورت را باطل سازد **علائقش**
 مده زنه طمش و قله حره آن و قله شمعانه است **و علائقش**
 معتبه بدن اگر از غلط غلیظ بلغمی یا سوداوی متبل باشد
 پس تبدیل مزاج بخوارشنات و معاجین حاره مثل شتر و بظن
 و سحر نیا و دهم تا و دوا المشک و تریاق اربعه **و د**
 قطن و عانه بروغن نار دین و زنبق و زکریس و اجناس

زنبق

از نشیدن خصوصیات و استعمال فرجه مستحق رحم معموله از غفران
 و سنبل و اکلیل الملک و سادج مستدی و ورد مانا و سپر مرغ
 و ببط و روغن نار دین و زرده تخم مرغ و سحر زخم به زنج و در
 و جوز السرو و فنه و **العنبر صفت** فرجه که هویه و تسخین فرج
 کند و معین بر جمل باشد و غفران عود خام شب یاسین
 سماق مساوی که محسل سرشند و پشم پاره بروغن کل چرب
 کرده بدان بگردانند و سه روز متوالی بعد از ظهر استعمال
 نمایند و بعد از آن مابشر کنند **صفت** فرجه اقوی از آن
 پشم پاره را مابشر کوش و زهره ماهی و زهره کرک و زهره

اسب پرور

تر سازند و استعمال نمایند و بوسه کنند که اگر بایه خرگوش و
 سرکین اورا با غصه کوبند و بعلل بپوشند وزن سه روز
 استعمال نماید آبتن شود اگر چه عاقر باشد و احتمال بایه
 خرگوش با مسکه یا روغن بنفشه همین عمل کند و گفته اند که اگر
 زن عاقر بعد از طهر سه روز سپاسی هر روز دو درم نشوفا
 عاج با بادلسل بزیشد و در شب چهارم مرد با وی مباحترند
 آبتن کرده و گفته اند که بول سفید را خاصیتی عجیب است در پنی
 چون قبل از جماعت زن پاشد و نوشیدن تخم سیبالیو
 از جربالت و یا سور المراج حار مجفف رحم و محرق نیست

علامت آن

علامت آن لاغری بدن و ضعف لون و کثرت شعاعه و حرارت
 و غلظت و سواد و قله طشت است و **علتش** تبدیل مزاج با شرب
 مثل شراب بنفشه و نیلوفر و حشاش یا شیر تخم خرفه و اغذیه مسنه
 مثل گوشت ربه و بزغال و خروسجه با اسفناج و کدو است
 او را نه در عابالت و اضداد باره مثل برجم یا سور المراج یا اس
 مجفف منی و مفند مزاج او است که قبول تحطیط و تسکین
 کند **علامت آن** لاغری بدن و قله منی و طشت و پوسته فوج
 است **علاج آن** تطیب مزاج به توسیج در اغذیه و اشربه طبعه
 و مداومت حمام مرطب و ارنات مرطبه و تدبیر با رمان

مثل روغن بفتنه و کدو با سپید بط و پیر مرغ و استعمال در زجه طینه
 معموله از مغز ساق کاه و شتر و شیر دشت و لعاب بیدانه و سپید
 و روغن بفتنه و مایه المزاج رطب مضعف قوه ماسکه و مرق
 منی است **علامه آن** سیلان رطوبه و ایما از رحم و سقوط جنین است
 است در وقت کسب و عظم اگر آتین شود **علامه آن** سردی
 از بلغم و رطوبات با سال و تی و ساول اغذیه مجففه منشفه با لعل
 و رخیل و زیره و استعمال در بجه معموله از تخم حنظل و انزروت
 و ش و سماق و مر و زعفران و عود کوفته و پخته و استعمال عامه
 و مشک و طیوب جاره و یاریج غلیظه است که مانع اشتغال شود

علامه آن

علامه آن اشباح ماسن ناف و فرج و اسقاط جنین قبل از کبر
 و عظم و متادنی شدن را طعمه غلیظه نفاحه است **علامه آن**
 نوشیدن ماء الاصول و روغن پیدانجیر و جمیع ادویه کاسریه
 و سایر معالجات سوء المزاج بله درجم و اجناس از فوکه و اطمه
 منغنه یا مرضی مثل ورم صلب یا لیم زاید یا یولول یا غیر اینها
 که نم رحم منفسد سازد و مانع وصول منی گردد **علاج آن** از الة
 بسیار است بادویه جاره یا بابت معموله بحیث این عمل اگر ممکن باشد
 یا انضمام خم زخم است **علاج آن** استعمال مرغیات از ادویه
 و لعابات و نظرات و نوشیدن منغفات مثل زیره و کرفس

و اینون و جماع کردن بسیار و استعمال میسلی از سرب دایما و غلیظ
کردن آن است بدین و یا میلان رحم است یک جانب و از آنه فخر
رحم از مجازات فرج **علائم آن** سپیان منی و وجع رحم در حالت
مجاختت و **علاجش** فصد صافن از جانبی که رحم از آن میل کرده
باشد اگر سبب استلامت و عروق بود و استعمال پلیت
از مروغات و حملات و حننه و جامه طلب اگر سبب پوسته و قنص
و تکلف بود و استسواع رطوبات با یاری حالت و غیر آن اگر سبب
کثرت رطوبه و اخلاط غلیظه باشد و یا از اطرف منی زن و کثرت
شم رطبت و انفعال رحم از آن بحیثی که مانع وصول منی در

کردن بر رحم **علاج آن** تنزلی بر یاقوت و یاقوت و استعمل
مخففات و استسواع بفسد و حننه و مداومت اطریفل صغیر و کلو
و دوار الک و مانند اینها اما آنچه در قضیت سبب آن
یا کوتاهی خلقی یا سبب زنی در دست و یا اعوجاج قضیب
و کوتاهی رباط مکره که چون منی سپرون آید با سفتی جاری شوند
شد تا قضای رحم **علائمش** نفوس سر قضیب و انحراب
آن بجانب خصیه و عدم خروج بول با سفتی است **علائمش**
تمسین رباط با دوید پلیسه مثل سه بط و مزغ و منساق کا و در ^{عن}
بفشد و موم سفید و لعاب سبانه بعد از آن کشیدن در است

ساختن و محکم بستن بر چیزی را است تا متعین گردد و اما آنچه
 سبب در ماده است یا از جهت فسادنی و سوء المزاج نمی آید
 تولید است یا عدم صلاحیت منی از برای تولید مثل منی منی
 و سپران و صبیان و شیخ و کثیر الجماع و ما و ف الأعضاء
 یا موافقت مزاج بد منی **علاج آن** اما نه مزاجت با اعتدال باد
 و اغذیه مناسبه و از ازاله سبب و استبدال زوجه که مزاج منی
 او موافق مزاج منی مرد باشد بزوجه که مزاج منی او ضد مزاج
 منی مرد بود تا در حالت **اعتدال** حاصل گردد و آنچه سبب
 آن در بادی بود از ضعف دماغ است و معده و قلب و

از ازاله سبب

کبر

و کبد و او جاع را پس و تخم و ضعف منم و اعراض نفسانی
 مثل **عصب** شدید و خون و و هم منظر **علاج آن** از ازاله سبب
 و تعویبه اعضا مذکور است و اما آنچه سبب آن خطا، طاریت
 یا در حالت انزال قبل از اشتغال بود مثل اختلاف
 از الین یا بعد از اشتغال مثل حرکات عیبه و سرعت قیام بعد
 از انزال قبل از استوار منی در رحم و مثل جوع مغرط
 و او جاع شدید و استسراف اخلاط و کثرت استجمام و سایر
 اسباب اسقاط **علائمش** محافظه از اسباب مذکوره است
معمول که بی توقف موجب بل شود همین سبب کثیر استفقور

زهره کاوزنبا و درونج از هر یک یکمقال مرورید نهایت
خردل سفید از هر یک نیم مقال گوشت و چغندر بعل برشند
و سه روز سپاسی هر روز یکمقال بخورند بعد از آن محاکم کنند
باب سیم در اسقاط اسقاط یا از اسباب خارج است
یا از اسباب داخله آنچه از اسباب خارج است مثل ضربه
و سقطه در یا منت مفرطه و بر چپتن و چغری کران برداشتن
و اعراض نپانی مثل عصب شود و خوف و غم مفرط و است
استحمام و طول مقام در آن و اسقاط حرارت و برودت
هو و اسام را چیده الکلیفیه **علاجش** محافظت زن

و احتراز از اسباب مذکور است و آنچه از اسباب داخله است
یا از اسباب بدنیست مثل امراض و اسقام و اوجاع و افراط جموع
و استنفوخ کثیر و تخم و اسقاط جماع **علاجش** از اسباب
است و نوشیدن مقویات قلب و معده و یا از رطوبت
زله مرخصیه و نم رحم است **علائمه آن** کثرت پیلان رطوبت
از رحم در مصل بدن و هج احقان و کثرت آب و ناپت
و علاجش شقیه رحم از رطوبات زله محسوب و ایاریجات
مسلمه و تعقیات و تدبیر قطن بر و غن سپدانچر و روغن
قطر و تن اول افدیه محفوضه و معاینه جاره مثل دوشک

در اسقاط

و مغزات یا قوتیه و مشرود و بطوس و سحر ساد و حتما و اجناس
 از اوراق و فواکه و حمام **معجون** که محافظت جنین کن از اسقاط
 و تخفیف رطوبه تصنیف نماید **صفت آن** رزنا و درونج
 از هر یک دو درم و اریدینا که هر باغ و دو خام از هر یک
 یک درم اشنه بنبل الطیب از هر یک نیم درم کوفته و پسته
 بعل **معجون** سازند شربتیکه **معجون دیگر** که عین صفت
 دارد تخم کرفس یا کوه درخت بنبل خولجان از هر یک درم
 زیره کرمانی در سرکه پرورده کیش بازو زرش درم کوفته و کزبر
 چته بعل **معجون** سازند شربتیکه **معجون** که عین صفت

بجز

میخندند پسته نیم درم تخم کرفس راز یا نه اسون یا کوه صغیر
 انجان خولجان از هر یک یک درم کوفته شربتیکه دو درم و یا از ریح
 عذیقه است در دم که سبب نه در دم جنین مندرغ شود **علائمش**
 اشحاح عاده و قرا و نفع در معده و اسقاط جنین قبل کبر
 و غطس است **علائمش** نوشیدن کاسرات نفع و تدبیر قطن
 بروغن ربنق و سوسپن و زکرس و غیره **صفت دیگر** که عین صفت
 زمانی را که اسقاط ایشان پسب ریح جسم باشد زرباد
 درونج حلیت چند پسته ماز و طباشیر از هر یک یک درم
 رنجبیل شک و دانه قند مثل مجموع کوفته و پنجه بعل **معجون**

سپازند شربی تمیعال و یا از شده لاغزی زنت که بواسطه
آن غذا جنین نرسد **باب ششم** زمین است بر توپس در غذا
و تناول اطعمه منتهی بر سیه و مان سیده بار و عن عکس و وقت
و تدبیرین بدن بر و عن بغشه و روغن بادام و دخول حمام بعد
از تناول غذا و خواب و زحمت و آسایش و حرکت
زیاده و عقب و نار حمل باقتدرا خاصیتی عجیب است در حفظ
جنین **باب چهارم در عمر و ولادة** و آن باسبب
حامله است یا جنین یا مشیمه یا رحم یا مجاورات و مشارکات
یا آسباب بادویه آنچه بسبب حامله است یا ضعف آسبب

جوع و امراض بود یا عدم عاده به حمل و وضع باد و جوخ و
بدولی یا تغسم و زناکت و عدم صبر بر وجع یا شده و غیر
و کثرت شحم یا کثرت عمل و حرکات لطفه که بدان حکم
از آن شکل که آسان سپرون تواند آمد بگرد و آنچه
بجنین است یا غلظت جرم بدن جنین و کبر اس او باشد
یا معنر و خفه او که بواسطه عدم ثقل آبانی منور و نساید یا
خروج او نیز بر شکل طریع بود یا بجز زایده از یکی باشد یا ضعیف
و مرده بود یا پیش از وقت سپرون آمدن کرده باشد و آنچه
ببیش است یا غلظت مشیمه بود که بقوت جنین شکافت نشود

باره آن که زودتر شگفته شود و رطوبات مزلفه نماید
 تا حسن را منزه سازد و سپردن آورد و آنچه سبب است
 ماصیق و صحت نماید و بویسته و عدم رطوبت مزلفه باشد
 مرضی از امراض ردیسه فلجی و قروح و شقاق و بواسیر در رحم
 و آنچه سبب و ارت و شاک است یا درم شانه بود یا غیر بول یا
 قویج یا بواسیر و آنچه سبب باد یا باشد سر ما بود که
 بواسطه کثیف و انضمام رحم حین سهوله سپردن
 بنیاید یا صحت که ماکه قوی را ضعیف از دیگر است عموم و مسموم
 که موجب قوی کرد یا کمتر تسیم معطرات که بواسطه ان رحم ^{بعوق}

بجز که

معذب کرد و علاج کلی آن دخول حمام است و استپمال بطول است
 مینه مرکب از عنبه و تخم کتان و خناری و خطمی و کرکب و شبت
 مروغات معجزه از سپه بط و سپه مزه و مغز ساق کادو و روغن
 سفید بادام و موم سفید و تهمین عانه و قطن و حوالی ناف ^{عل}
 روغن خیری و رقیق و با بونه و توسدن معطرات مثل کشکول
 و عوطش و غیر اینها بشرط آنکه در وقت عطسه و من و منی بگرد
 تا نفوس چون آید و نوشیدن امراق و سمه و بتول مینه و لعاب
 مزلفه و طینح طبعه شایا یا با حکم کتان در پرسیه استان و شکلات
 و اهل یا طیح لوسپا و نود بار و عن کجند و گفته اند که اگر زن چپا

مقال

قوتش را چنانچه جوشانیده و صاف کرده بنوشد در حال وضع حمل نماید
 و نوشیدن روضه با طبع اهل و تریاق اربعه و دارچینی و حلیت
 نباتی نافع بود **صفت معجون** که در تسهیل ولادت بی نظیر است
 مرغند سدر پسته زهر یک یکمقال دارچین و اهل ازهر یک
 نیم مقال کوفته و چینه بعل معجون سازند شربتی و در مقال
صفت که نافع اهل ده درم سداب درم حمل چهارم
 مسکه اشق فوزه ازهر یک درم کوفته و چینه سب زنده در دست
 حاجب پریم ازان در طبینج اهل و مسکه اشع فوزه بوشند
 و گفته اند که مقاطیس ادر در **صفت** کفنی و سب بران را سب

پهل

تسهیل ولادت **باب** بحیم در اجناس و جنی است
 حظی عظیم است و عهد در اخراج آن واجبست **علامه ان**
 عدم حسد که جن در روده اطراف و تواتر نفس حاصل است
و علاج آن نوشیدن حلاوت مرکب از مسکه اشع و پسته
 و اهل ازهر یک درم ترمس و فوج ازهر یک دو درم نبات
 ده مقال و عطرس کد سدر و کندش و شوییز و مسکه
 و باید که در وقت دهن و بینی کبیرند تا نفقه سپرون آید و
 تدبیر شکم و شت بر دهن سفته و سپ مرغ و بطور نوزاق
 کاو و جلوس در آبی دران با نونه و مرز کوش و اکلیل الملک

وشان

جوشانیده باشد و تخم سب و استر و فریاد شیر شایا بگو کرد
دم و بارز و زهره کا و سرشته نافع بود و اگر سبب آن برده
فراج یا برده هوا بود که موجب تکلیف نموده باشد
علاجش دخول حمام است و نشستن در آبزل مذکور و اگر سبب
حرارت هوا بود روغن بنفشه و صندلین و کلاب رسک مانند
و آب انارین یا برکنن پاشند و کتک کتان کوفته در ماهی
و روغن کبجد جوشانیده بر عانه و حاصره ضحاک کردن و شپم پاره
معبار سداب و طنج سخم مصل تر کرده احتمال نمودن صنی
و مشیر پون آورده **ضماد سب** که بینی و شمشیر پون آورد

سخم فطلس برکت سداب از هر یک درم و یک درم کوفته زهره
کا و سرشند و بر حوالی ناف و عانه ضحاک سازند **مخونی** نافع
درین باب بل سارون زراوند مشکط اشیح رسیا و سان معص
ساوی کوفته بعین صاف معجون سازند شرتی دو درم با
کرم **سنانی** نافع اجهل زراوند برس حرف از هر یک
درم کوفته زهره کا و سرشند و شیوا سازند **علاج احسان**
عاس اگر سبب آن برده و علفه دم باشد انت که
جلالی از تخم کرفس و رارما و در سا و سان و مشکط اشیح
از هر یک یک درم نبات ده درم بنوشند و در آبی که در آن شست

و مرد فوج و سداب و با نونه و اکلیل الملک و صغیر در شایزه
 باشند شند و فوج و کبیل و سداب و پوپر پسل و کندن
 از هر یک درم مشک دو وجه کوشه و بخت بر دهن بزین
 سرشته فرزند پارانند و اود میطفه مفتوحه معطره مثل
 پنبیل و قرصل و دار حینی و سلیم و طمان و جوز زرا
 و میل و قسط و قحاح از خرد و حامه کوفته در آب بخوشانند
 و در کبیه کنند و نیم گرم بر عانه و ناف نهند و اگر سبب آن
 قله دم بود در بدن یا سوء المزاج ماس **علاجش** کوسج
 در اغذیه و تناول اطعمه مولده دم و اشربه و مفرحات قلب و معده

در کذا

و ترک توب در ریاضه و اختیار سپکون و آسایش و خواب است
 تدیس با دمان مرطب و استعمال زرد طینه و اگر سبب آن حرارت بود
علاجش تبدیل مزاج با شربه و اغذیه میرده و استعمال ادرمان و اغذیه
 بارده است **باشیم در سیلان رحم** و آن مانع جمل بلکینه است
 و سبب آن بضعف قوه باضمه رحم است که از همضم غذا عاجز باشد **علاجش**
 صغره لون بدن و ضعف قوه باشد و آدن رطوبات باد و ادر **علاجش**
 تقویه قوه باضمه با غذیه لطیفه سر بوی الهضم مثل جو انزع و تیه و کبک
 بر این کرده و اشربه و ادریه مقویه کبک و معده مثل شراب کبک و شراب
 زرد شک و شراب بومجون فحوش و انوش دار و ویا کثرة

فضول و اخلاط مجتمعه در رحم بسبب ذوق طبعی بدن **علائش** علامت
 نوع آن خلط است بلون رطوبت است مغز و بلون پسته تعلقه موصوفه و غیر
 آن **علائش** سفتی بدن از خلط غالب بعضی با سینه و بعضی
 غذا و نوشیدن ربوب و اقراص قابضه اگر خون غالب باشد و شود
 آب نارین با زنجبین و طسین طبعی مطبوع و آله یا مطبوع میاید
 و تن اول ماش مضر با شیر و بادام و سر زرشک اگر صفر غالب بود
 و اگر سودا غالب بود جلای از نادر محسوب و کاذب بان و تخم کاشی با
 بنوشد و غذا نخورد با شیر و وطم ساؤل نماید و مطبوع است میمون
 یا میمون کجای تعقیب و بعد از معینه هر روز صغیر عربی بریان کرده

چهاردم

چهاردم **بارب** به ده درم لعق نماید و اگر بلغم غالب بود بخصفات
 مشفات علاج نمایند و فرجه معموله از فروزب و صحت بلوط و
 مازوی سوزنات مورد استعمال کنند **فرعی** که این عده را نافع است
 شادخ مغزول دم الاغین که با شب یابی کلنار نیم خورده کل ارمنی
 از هر یک بجز درم کوفه و چپته باب بمحاق اقراص پازند شریقه
 درم باب به یا باب ان الحبل صفاوی **صفاوی** که قطع سپیلان جم
 کند پوست ناز قشور کند رزیزه کرمانی اجرا مسادی کوفته و حبه ما
 مورد بر شد و برشت و عانه صفاوی پزند **باب صفت**
 در ادویه مرکب متعوقه **دو الحک** در تقویه باه نظیر ندارد **صفاوی**

خشک را بگویند و به نهند و در آب خشک تر شپا بر روز
 در اقیاب به پروند و هر روز تازه میکند چنانکه آب خشک تر
 سه وزن خشک بخار رود و خشک نند و سه درم از آن با
 درم شیر تازه و ده درم نبات بپوشند و مبر و المراج قدسیا
 رنجبیل کوفته و حسته اضافه نماید **دوا البصل** بولیدنی کند و غوطه
 آورد و نبات معوی ماه بود **صفان** آب ز کبوتر و عسل در
 بچشانند تا بتمام آید و در وقت خواب دو معصه از آن بخورند
سافی که معوی باه باشد عاقر و صاحب القطن بیط
 چنبر روغن مار جل شام سازند و چون طلیت در روز غن

منقطع کرده بر تصفیه منغظ و معوی غریب و مالیدن درم
 نوزده از غن بار و عن رسق بر اعضا اشپاسل بمن عمل کند **جی** که چون در
 شب و صالت جماع در درمن کسیرند مصیبت راحت گرداند و با
 برکنیزد و لدقی تمام آورد **صفان** فشر و نعل از هر چهار درم
 و آنکه عود مندی بکیرم و از چینی بکیرم و نیم شیطرح مندی و دورا
 کس با نارمش از هر یک درم معرکله کجک خچرم
 سه قور بکیرم کوفته و به نبات و کلاب برشند و صبا سازند **جونی**
 که از جبهه دفع سرعت ازال باهست **صفان** و فنون انیون
 نبات از هر یک ده مشت از عنوان بچ مسقال کوفته کلاب شپا

وحبها سازند هر یک با رگودی و در وقت یکی را از آن شناور نمایند
جینی دیگر که بوی و باه برانگیزد و قصد یکم سازد و سرعت آن را
 نافع بود لذت آورد **صفیان** عود خام قتل و تر و از هر یک
 درم زعفران نیم درم با در کوبه دو درم شک یک درم کباب سپ درم
 فلفل دار فلفل زرنبا و بهمن سرخ بهمن سفید شحم مادر کوبه و
 نافع از هر یک یک درم شحم اسپست دو درم کوفته و خسته
 بصل بشند و حبها سازند هر یک در وقت یکی از آن
 در دهن نگاه دارد **دوای** که چون در حال سبب است
 ناسید فوطی تمام سدا شود بمرتب که درت پکن آن اجیاج

بعلج بود

بعلج بود **صفیان** مایه شتر مقدار یک نخود با شک و غیر صلا
 کرده بجلا بپشته ملع نماید **دوای** که خون مرد در حال سبب
 مضع نمایند طرفین لذتی عجب مانند قرفه و قتل از هر یک درم
 طالیفر یک درم سره معقور چهار درم راز یا نه پنجه درم کوفته و خسته
 بصل بشند و حبها سازند هر یک مثل دانه فلفل و در وقت یکی
 استعمال نمایند **دوای دیگر** که همین منفعت دهد و نخچیل داری
 ماقور حاکب اجنی کوفته و خسته بصل بشند و حبها سازند
 هر یک مقدار نخودی و در حال سبب یکی را از آن بابت
 دهن حل کنند و بر قصد طلب نمایند **دوای دیگر** که همین منفعت

کتاب بحریل طفلن حل آله مرئی برشند و جبا سازند و یکی را از آن
باب بدان حل کرده برقصیند و طلا ساقن زهره گرگ یا دیگر
سایده با غسل برقصیند در حاله مباشرت احوال لذت
عجیب بمرتب که زن عاشق شود و والدین زهره مالکیان
با غسل برقصیند عمل نمایند و اگر کتابه و در اجنبی با غسل
رخنبیل برورده و اندکی تر یا یک برقصیند طرفین را
لذت رسد **طلایی** که چون برقصیند و مباشرت نمایند بعد از
آنکه خشک شده باشد و بدان مداومت کنند دوستی مرد در دل
زن سپد او و خباثت کینه از او نشکیند **صفهان** سپکنج

و معتدل و شبت در از نایه و در منه ترکی و کعب نوک هر چهار
سخته مآب را رایه و غسل رخنبیل برورده بشیند و طلا
دوای دیگر که چون تناول نمایند قدری از آن در روغن چل
کرده برقصیند لذتی عظیم آورد **صفهان** کبابه عاقر قزا
مسامی کوفته و حتمه باب را رایه زهره حتمه طبع نمایند
طلایی که لذتی عجیب آورد و فضل کوفته یا پوره با غسل بر
قصیند یا حلیت را باب دهن حل کرده با لند **مزره**
که بر ایس معین باشد مشک رنغان زهره کا و از هر یک
قدری چشم پاره بدان تراخت استعمال نمایند **مزره**

که معین جربیل بود ز عوفان حماما سنبل اکلیل الملک اریه
 سه درم سازد مندی ده درم قرو ما مافت درم سه بطو
 مزع و موم و روغن سنبل از هر یک دو درم با سفید کرم مزع
 بمسح و ج سازند و بعد از ظهر احتمال نمایند **فرجه دیگر** که مین
 منفعش نقل چهار درم روغن بلسان دو درم جابو شیر
 حنظل یک درم یک درم عمل سه درم چشم پاره بدن سپاس
 و استعمال نمایند **فرجه دیگر** که مین فایده دارد میرمایه زکوش
 و سرکین او و سماق و عود ز عوفان و عود از هر یک یک درم کوفته
 بسبب بشنند و بر دارند **فرجه دیگر** که بر جربیل اعانه کند نماید زکوش

دانی

و ارجینی عنبر زاج نبات و بی کوفته و پخت بکلاب برشته احتمال
 نمایند **کوری** که بر آسنی معین باشد میوه پاره بارز و العن ساس
 کوفته و محمل سبر شند و بعد از ظهر سه روز متوالی هر روز یک درم
 از آن کور کنند و بعد از آن مباشرت نمایند و آن سر امون
 گفته که اگر زن بعد از ظهر سه روز پانی هر روز دو درم شاره
 عالج میا و العییل پاشا مد البت آبتن کرد و اگر چه عاوشه
درجه که معین جربیل بود با بران صنی سورخا بن صبر سقوی
 را زینانه زبد الجواز هر یک دانی شکر قلم نقد حاجت حمول
 سازند و گفته اند سرکین رو باه کوفته و در روغن کل حل کرده

چون در دو حجاج برقصید مانند ماه زیاده کند و شوقه بر آکیزد
 و معین بر جبل بود و اگر دم کرک با پوست سحجان او خسته
 و کوفت با شراش شد و بر ان نشان مالند نغوظ اور و عوطی عام

تمت الرسالة الیه بحسن نوبیت
 الالکبیه فی شهر رمضان المبارک
 ۱۲۹۲ هجری قمری
 ۲۲



۱۳۱۹



۶

۱۴

